



## A Report of Negotiations During the Incident of *‘Ashūrā*

Dr. Abdolrahim Ghanavat

Associate Professor, Ferdowsi University of Mashhad

ghanavat@um.ac.ir

### Abstract

Resembling other historical battles and combats, the uprising of Imam Ḥusayn b. ‘Ali (Peace be upon him) and the incidents of *‘Ashūrā* included several talks and negotiations from beginning to the end.

These talks were occasionally fruitful (depending on the circumstances), but proved ineffective and failed in the end. The battle of *‘Ashūrā* began just as the negotiations came to a halt.


This paper aims at providing a comprehensive and accurate report of the number of negotiations conducted between the two parties and their details. By means of underlining this issue, the study also tries to provide a better and more beneficial understanding of a less-charted area of the uprising. The research compiles a comprehensive report of the negotiations during *‘Ashūrā*, including additional details and speculations in a relatively shorter separate paper. Similar to most historical studies, the research has employed the inductive-analytical method and is based on early historical sources.

**Keywords:** *‘Ashūrā*, Negotiations, Imam Ḥusayn b. ‘Ali, Ḥur b. Yazīd, ‘Umar b. Sa‘ad



سال ۵۴ - شماره ۱ - شماره پیاپی ۱۰۸ - بهار و تابستان ۱۴۰۱، ص ۲۴۱ - ۲۲۹	HomePage: <a href="https://jhistory.um.ac.ir">https://jhistory.um.ac.ir</a>
شاپا چاپی X ۷۰۶-۲۲۲۸	شاپا الکترونیکی ۴۳۴۱-۲۵۳۸
تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۲/۱۴	تاریخ بازنگری: ۱۴۰۱/۰۶/۱۹
نوع مقاله: ترویجی	تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۹/۲۲
DOI: <a href="https://doi.org/10.22067/jhistory.2022.75654.1112">https://doi.org/10.22067/jhistory.2022.75654.1112</a>	

## گزارشی از مذاکرات در رخداد عاشورا

دکتر عبدالرحیم قنوات   
 دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد  
 ghanavat@um.ac.ir

### چکیده

همانند دیگر جنگ‌ها و نبردهای تاریخی، قیام امام حسین بن علی (ع) و واقعه عاشورا - از آغاز تا پایان - با گفتگوها و مذاکراتی همراه بود. این گفتگوها بسته به شرایط، گاه نتایجی نیز در برداشت، اما در نهایت نتیجه‌بخش نبود و به شکست انجامید. نبرد عاشورا هنگامی آغاز شد که مذاکرات طرفین کاملاً به بن‌بست رسید. هدف از نوشتن این مقاله ارائه گزارشی جامع و تا حد ممکن دقیق از دفعات و جزئیات مذاکرات دو طرف بوده است. نیز قصد آن بوده که با برجسته کردن این موضوع، شناخت بهتر و مؤثرتری از جنبه‌ای کمتر نمایان از این قیام به دست آید. بر این اساس دستاورد این نوشته ارائه گزارشی یکجا از مذاکرات در تاریخ عاشورا همراه با ذکر جزئیات و حواشی در مقاله‌ای مستقل و نسبتاً کوتاه است. این کار همانند بیشتر نوشته‌های تاریخی، بر اساس روش استقرایی - تحلیلی و با تکیه بر منابع تاریخی کهن صورت پذیرفته است.

**کلیدواژه‌ها:** عاشورا، مذاکرات، امام حسین بن علی، حُر بن یزید، عمر بن سعد.

## مقدمه

آن روی دیگر سکه نبردهای کوچک و بزرگ تاریخ، گفتگوها و مذاکرات طرفین، پیش، هنگام و پس از جنگ است. اگر با اندکی تسامح این را قاعده‌ای قلمداد کنیم، واقعه عاشورا نیز از این قاعده مستثنی نیست. زیرا به گزارش منابع تاریخی، پیش از این جنگ، در نوبت‌های متوالی میان امام حسین بن علی (ع) و کارگزاران دولت اموی مذاکراتی صورت گرفت. این مذاکرات در مدینه و در عراق در سه مرحله صورت پذیرفت که هر یک را جداگانه بررسی خواهیم کرد.

### ۱- مذاکره با فرماندار مدینه

در باره رخداد عاشورا یک نکته جالب توجه این است که آغاز این حادثه با يك مذاکره همراه بود؛ هنگامی که در اواخر رجب سال ۶۰ هجری خبر مرگ معاویه به مدینه رسید، فرماندار شهر ولید بن عتبة بن ابی سفیان، امام حسین (ع) را خواست و با او به گفتگو نشست، پیغام یزید را به او رسانید و خواستار بیعت امام شد. امام اعلام کرد که با یزید بیعت نخواهد کرد ولی به فرماندار گفت که به فرض پذیرش این کار، چون بیعت مخفیانه او برای حکومت فایده‌ای در بر ندارد، تا روز یا روزهای بعد صبر کند تا مردم گردهم آیند. فرماندار نیز این را پذیرفت.<sup>۱</sup> به نظر می‌رسد این‌گونه امام توانست از این گفتگو زمانی برای تصمیم‌گیری بهتر و اقدام مناسب به دست آورد و همان شب یا شب بعد از مدینه به سوی مکه بیرون رفت.

### ۲- مذاکره با حر بن یزید در نزدیکی کوفه

امام حسین بن علی (ع) در مسیر حرکت خود از مکه به عراق، در نزدیکی کوفه با دسته نظامی حر بن یزید ریاحی روبرو شد. مأموریت این دسته که خود جزئی از گروه نظامی بزرگ‌تری بود که حُصَین بن نُمَیر سکونی آن را فرماندهی می‌کرد، سد راه امام، جلب او و بردنش به کوفه بود. دو طرف چند نوبت گفتگو کردند و پیشنهادهایی مطرح شد. امام به حر و سپاهیان‌ش گفت که به دعوت آنان عازم شهرشان شده و اکنون اگر ایشان از رأی خود برگشته‌اند، راه او را باز کنند تا برگردد. حر این پیشنهاد را رد کرد به این دلیل که می‌گفت او جزء دعوت‌کنندگان امام نبوده و از نامه‌های مردم به او نیز خبر ندارد. در عوض پیشنهاد کرد که امام همراه او به کوفه برود تا او را تحویل عبیدالله بن زیاد بدهد. امام به‌صورت قاطع این پیشنهاد را رد کرد.<sup>۲</sup> این چنین مذاکره طرفین به بن‌بست رسید.

۱. دینوری، اخبار الطوال، ۲۲۸؛ طبری، تاریخ الرسل و الملوك، ۳۳۹/۵-۳۴۰.

۲. دینوری، اخبار الطوال، ۲۴۹؛ بلاذری، انساب الاشراف، ۷/۲-۱۷۶؛ طبری، تاریخ الرسل و الملوك، ۴۰۱-۳/۵؛ مسکویه، تجارب الامم و تعاقب الهمم، ۵۹/۲؛ مفید، الارشاد، ۵-۲۲۴؛ مقدسی، البدء و التاریخ، ۱۰/۶؛ طبرسی، اعلام الوری باعلام الهدی، ۳۰-۲۲۹؛ ابن صباغ، الفصول المهمه فی معرفة

برخی از نویسندگان با نقل روایتی خاص، آورده‌اند که در این شرایط، امام پیشنهادی مطرح کرد مبنی بر اینکه او و حر به تنهایی نبرد کنند، اگر حر امام را به قتل رسانید، سر او را به کوفه ببرد و کار پایان پذیرد، ولی اگر حر کشته شد، سپاهیان او از سر راه امام و همراهانش کنار بروند.<sup>۱</sup> شاید در برابر این پیشنهاد بود که حر به امام گفت: او مأموریتی برای جنگیدن با وی ندارد. آپس چون باز همه چیز با بن بست مواجه شده بود، پیشنهاد تازه‌ای مطرح کرد که خود معتقد بود پیشنهاد منصفانه‌ای است (تکون نصفاً بینی و بینک). پیشنهاد حر این بود که اردوی امام نه به سوی کوفه حرکت کند و نه به سوی حجاز برگردد بلکه در مسیری دیگر قرار گیرد، حر نامه‌ای به عبیدالله بن زیاد بنویسد و اوضاع را گزارش و کسب تکلیف کند، امام نیز آزاد است که نامه‌ای به یزید یا عبیدالله بن زیاد بفرستد.<sup>۲</sup> امام این پیشنهاد را که ناشی از حسن نظر حر برای حل مشکل و نوعی سرپیچی از دستور عبیدالله بن زیاد مبنی بر جلب امام و بردن او به کوفه به شمار می‌آمد، پذیرفت، و اردوی امام تحت نظر سپاه حر، در مسیری غیر از راه کوفه و حجاز به حرکت درآمد. حر نامه‌ای به عبیدالله فرستاد و اوضاع را گزارش داد و کسب تکلیف کرد، ولی گزارشی از نوشته شدن نامه‌ای توسط امام به یزید یا عبیدالله بن زیاد در دست نیست. بر این اساس می‌توان گفت: مذاکره امام و حر نتیجه‌بخش بود و امام توانست در این گفتگو انجام دستور عبیدالله توسط حر را به تأخیر بیندازد.

راهی که طرفین می‌پیمودند به کربلا ختم شد. هنگامی که دو اردو به کربلا رسیدند، قاصدی پاسخ عبیدالله بن زیاد را به حر رسانید. عبیدالله ضمن سرزنش حر به خاطر مدارا با امام، به او دستور داده بود او و همراهانش را در نقطه‌ای بی‌آب و علف فرود آورد و بر او سخت بگیرد. حر این حکم را به امام ابلاغ کرد. امام بار دیگر به گفتگو با حر پرداخت و به او پیشنهاد داد: اجازه دهد در یکی از روستاهای نزدیک این ناحیه فرود آید، ولی حر این پیشنهاد را نپذیرفت، به این دلیل که به قول خود، از طرف امیرش به دلیل مدارای قبلی با امام مورد سرزنش قرار گرفته بود. ناچار دو گروه در کربلا فرود آمدند.<sup>۳</sup>

ورود امام حسین (ع) و حر به کربلا در روز دوم محرم سال ۶۱ هجری رخ داد. فردای آن روز عمر بن سعد همراه ۴۰۰۰ سپاهی به کربلا آمد. از اینجا به بعد فرماندهی تمامی سپاه کوفه را عمر بن سعد بر عهده

الاحوال الاممه، ۱۹۰.

۱. ابن اعثم، الفتوح، ۸۸/۳؛ خوارزمی، مقتل الحسين، ۲۳۳/۱.

۲. اتی لم اوامر یقتالک. رک: دینوری، اخبار الطوال، ۲۵۰؛ بلاذری، انساب الاشراف، ۱۷۷/۲؛ طبری، تاریخ الرسل والملوک، ۳/۵-۴۰۲؛ مسکویه، تجارب الامم و تعاقب الهمم، ۶۰/۲؛ مفید، الارشاد، ۲۲۵؛ ابن اعثم، الفتوح، ۸۸/۳؛ خوارزمی، مقتل الحسين، ۲۳۳/۱؛ مقدسی، البدء و التاریخ، ۱۰/۶؛ طبرسی، اعلام الوری باعلام الهدی، ۲۳۰؛ ابن کثیر، البداية و النهایه، ۱۸۷/۸.

۳. همان‌ها و ابن صباغ، الفصول المهمه فی معرفه الاحوال الاممه، ۱۹۰؛ سید بن طاووس، اللهوف علی قتلی الطفوف، ۷۸.

۴. دینوری، اخبار الطوال، ۲-۲۵۱؛ ابن اعثم، الفتوح، ۹۰/۳؛ طبرسی، اعلام الوری باعلام الهدی، ۲۳۱.

گرفت و مذاکراتی که از این پس رخ داد، میان امام و عمر بود.

### ۳- مذاکره با عمر بن سعد

بنابه گزارش منابع تاریخی، عمر بن سعد جنگ با امام را خوش نداشت. او فرمانده سپاهی بود که عازم مناطق شمالی ایران بود و عبیدالله بن زیاد او و سپاهیانش را به جای ایران به کربلا فرستاد. این عدم رضایت و نیز خویشاوندی او با امام (از این نظر که هردو قرشی بودند)، زمینه مناسبی برای مذاکرات دو طرف فراهم کرد. از همان آغاز آمدن عمر به کربلا، فرستادگانی میان طرفین رفت و آمد کردند و سرانجام آن دو باهم به گفتگو نشستند. مورخان آورده‌اند که در این گفتگو امام پیشنهادهایی را مطرح کرد:

۱. اجازه دهید به حجاز (مکه یا مدینه) برگردم.
۲. در غیر این صورت اجازه دهید به یکی از شهرهای مرزی بروم و تا پایان عمر در آنجا ساکن شوم و با غیرمسلمانان جهاد کنم.

۳. اگر این پیشنهاد را نیز نمی‌پذیرید، بگذارید نزد یزید بروم و دست در دست او بگذارم.<sup>۱</sup>

اگرچه این سه پیشنهاد در بسیاری از کتب تاریخی نقل شده، ولی در خصوص دو پیشنهاد اخیر به-خصوص پیشنهاد آخر سخنانی دیگر هم در میان آمده است. بلاذری که خود از راویان هر سه پیشنهاد است، آورده است: «گفته شده امام تنها يك پیشنهاد به عمر سعد داد، آن هم این بود که اجازه برگشتن به مدینه را به او بدهند».<sup>۲</sup> احتمالاً بلاذری نیز مانند شماری دیگر از مورخان تاریخ اسلام به گفته عقبه بن سمعان نظر دارد. از قول عقبه بن سمعان که غلام بنی‌هاشم و از مدینه تا کربلا همراه امام بود، نقل شده که امام هیچ پیشنهادی مبنی بر عزیمت به شهرهای مرزی یا رفتن به سوی یزید و بیعت کردن با او نداد<sup>۳</sup> و این البته سخن درستی است، زیرا دلیلی وجود نداشت که عبیدالله بن زیاد این پیشنهاد را که در حقیقت پیشنهاد تسلیم و دست برداشتن از مخالفت با یزید بود، رد کند. دکتر شهیدی که ظاهراً در درستی دو پیشنهاد اول تردیدی ندارد، معتقد است ارائه پیشنهاد سوم از طرف امام قطعاً دروغ است. وی معتقد است عمر بن سعد به دلیل نارضایتی از جنگ و برای شانه خالی کردن از زیر این بار، در نامه‌ای که به عبیدالله بن

۱. بلاذری، انساب الاشراف، ۱۸۸/۲؛ ابن قتیبه، الامامة و السیاسة، ۶/۲؛ طبری، تاریخ الرسل و الملوك، ۴۱۴/۵؛ مسکویه، تجارب الامم و تعاقب الهمم، ۲/

۶۶؛ مفید، الارشاد، ۲۲۹؛ ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۲۲۰/۱۴؛ مقدسی، البدء و التاریخ، ۱۱/۶ - ۱۰؛ طبری، اعلام الوری باعلام الهدی، ۳-۲۳۲؛ ابن حجر، الاصابة فی تمییز الصحابة، ۳۳۴/۱؛ ابن کثیر، البداية و النهاية، ۱۸۳/۸، ۲۱۴، ۳۸۹.

۲. بلاذری، انساب الاشراف، ۱۸۸/۲.

۳. سبط بن جوزی، تذكرة الخواص، ۲۲۴؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ۹۵/۴؛ ابن کثیر، البداية و النهاية، ۸/۹۰-۱۸۹.

زیاد نوشت، این سخن را به دروغ به امام نسبت داد که از وقوع جنگ جلوگیری کند.<sup>۱</sup> جالب اینکه گزارش شیخ مفید نیز همین معنی را می‌رساند. شیخ آورده است که طرفین باهم گفتگو کردند، سپس عمر بن سعد به عبیدالله بن زیاد نامه فرستاد و گفت امام این پیشنهادها را مطرح کرده است.<sup>۲</sup> از این سخن برمی‌آید که شاید این خود عمر بن سعد بوده که باهدف پرهیز از رخ دادن جنگ و درگیری، در نامه خود ارائه این پیشنهادها را به امام حسین(ع) نسبت داده است.

نامه عمر بن سعد به عبیدالله بن زیاد هر روزی که ارسال شده باشد (بعید نیست که وی همان روز سوم محرم این نامه را نوشته و فرستاده باشد)، پاسخ آن در روز هفتم محرم به کربلا رسید. در این فاصله امام باز هم با عمر بن سعد مذاکراتی صورت داد. مذاکراتی که برخی تعداد آن‌ها را سه یا چهار بار دانسته‌اند.<sup>۳</sup> از جزئیات و مضمون و محتوای این گونه - به جز يك مورد - به تفکیک اطلاعی در دست نیست. منابع تاریخی آورده‌اند که امام، عمرو بن قرظة بن کعب انصاری را نزد عمر بن سعد فرستاد و از او خواست تا آن دو، شب‌هنگام در نقطه‌ای بین دو سپاه همدیگر را ملاقات کنند. در ساعت موعود، عمر بن سعد همراه بیست سوار رسید و امام هم با تعدادی در همین حدود حاضر شد. سپس طرفین در فاصله‌ای دورتر از همراهان به گفتگو نشستند. مورخان گفته‌اند آن‌ها تا پاسی از شب به گفتگوی خود ادامه دادند و سپس از هم جدا شدند. اینکه در این مذاکره میان آن دو چه گذشت و ایشان باهم چه گفتند چندان روشن نیست. برخی آورده‌اند محتوای مذاکره مخفی ماند و ولی مردم در این خصوص به حدس و گمان روی آوردند و گفتند امام به عمر بن سعد پیشنهاد داد دو طرف لشکرهای خود را واگذارند و به‌سوی یزید بروند تا او خود به قضیه رسیدگی کند ولی عمر پاسخ داد که عبیدالله بن زیاد خانه‌ام را خراب خواهد کرد. امام گفت که برای او خانه‌ای خواهد ساخت. عمر گفت عبیدالله املاک مرا ضبط خواهد کرد. امام گفت بهتر از آن را در حجاز به تو خواهم داد. باوجود این، عمر بن سعد این پیشنهادها را نپذیرفت.<sup>۴</sup> اما روایت منابع شیعی در خصوص جزئیات این گفتگو با آنچه آوردیم متفاوت است. این منابع آورده‌اند که در این مذاکره، علاوه بر امام و عمر بن سعد، برادر امام عباس بن علی و پسر بزرگ او علی بن حسین (علی اکبر) و از آن‌سو حفص پسر عمر بن سعد و لاحق غلام او نیز حضور داشتند. آنچه روایت منابع شیعی را شکلی کاملاً متفاوت بخشیده است، محتوای گفتگوهاست. این منابع از پیشنهاد امام مبنی بر رفتن به‌سوی یزید سخنی نگفته‌اند، در

۱. شهیدی، پس از پنجاه سال، ۱۶۴.

۲. مفید، الارشاد، ۲۲۹.

۳. مسکویه، تجارب الامم و تعاقب الهمم، ۶۶/۲.

۴. همو، ۶-۶۵.

۵. طبری، تاریخ الرسل و الملوك، ۵/ ۴۱۳؛ ابن کثیر، البداية و النهاية، ۱۸۹/۸.

عوض آورده‌اند که امام با یادآوری نسبت خود با پیامبر(ص) و برحذر داشتن عمر از جنگیدن با او، به عمر بن سعد پیشنهاد داد یزید و عبیدالله بن زیاد را رها کند و به او ملحق شود. در برابر این پیشنهاد بود که عمر سخن از ویرانی خانه و ضبط املاکش توسط عبیدالله بر زبان آورد و پیشنهاد امام برای جبران خسارت خود را نیز نپذیرفت. خوارزمی آورده است: عمر بن سعد علاوه بر اشاره به ویرانی خانه و مصادره اموالش، گفت که بر جان اعضای خانواده خود هم بیمناک است و امام پاسخ داد که سلامت آنان را ضمانت می‌کند.<sup>۱</sup> این منابع پایان مذاکرات را نیز متفاوت از منابع پیشین نقل کرده و آورده‌اند که وقتی عمر پیشنهاد امام را رد کرد و مذاکره بی‌نتیجه خاتمه یافت، امام او را نفرین کرد که خداوند به زودی («سریعاً عاجلاً») او را در خانه و بر روی بسترش بکشد و در قیامت بر او نبخشاید و امیدوار است که او جز اندکی از گندم عراق نخورد (کنایه از اینکه چندان زنده نماند). عمر بن سعد نیز به استهزاء پاسخ داد که به جای گندم، جو خواهد خورد («فی الشعیر عوض عن البُرِّ») و دو طرف این‌گونه از هم جدا شدند.<sup>۲</sup> ابن نما آورده است که در روز عاشورا عمرو بن قرظة بن کعب در میدان جنگ این رجز را خواند:

قد علمت کتائب الانصار

اتی ساحمی حوزة الذمار

فعل غلام غیر نکس شار

دون حسین مہجتی و داری

و در مصرع آخر شعر خود تعریضی به عمر بن سعد زد که خراب شدن خانه‌اش را بهانه حمایت نکردن از امام قرار داده بود.<sup>۳</sup>

ظاهراً تمایل عمر بن سعد به پرهیز از جنگ و کوشش او برای حل مسالمت‌آمیز مشکل، از دید مأموران عبیدالله بن زیاد دور نماند. رسیدن خیر دیدارهای شبانه و طولانی امام و عمر بن سعد، امیر کوفه را آشفته کرد و او با نوشتن نامه‌ای که می‌توان آن را نقطه ختم امکان حل و فصل صلح‌آمیز اختلاف قلمداد کرد، عمر بن سعد را به خاطر کوتاهی در واداشتن امام به تسلیم و یا جنگیدن با او سرزنش کرد و توسط فردی خشن به نام شمر بن ذی الجوشن به او پیغام داد که در برخورد با امام شدت عمل نشان دهد؛ یا امام را به تسلیم وادارد و به کوفه بفرستد و یا با او بجنگد. در غیر این صورت فرماندهی را به شمر واگذارد. امیر کوفه حتی به شمر دستور داد که اگر عمر از جنگیدن با امام خودداری کرد، گردنش را بزند و برای او به کوفه بفرستد.<sup>۴</sup>

۱. خوارزمی، مقتل الحسین، ۱/ ۲۴۵.

۲. همان‌جا؛ ابن اعثم، الفتوح، ۳/ ۳-۱۰۲؛ مجلسی، بحار الانوار، ۶/ ۴۴-۳۸۵.

۳. ابن نما، مثیر الاحزان، ۳۱.

۴. دینوری، اخبار الطوال، ۲۵۵؛ بلاذری، انساب الاشراف، ۲/ ۱۸۹؛ مسکویه، تجارب الامم و تعاقب الهمم، ۶۷/۲؛ مجلسی، بحار الانوار، ۴۴/ ۳۱۵.

شمر روز هفتم محرم همراه ۴۰۰۰ سپاهی به کربلا وارد شد و دستور عبیدالله بن زیاد را ابلاغ کرد. عمر بن سعد در سخنانی که نشانگر تمایل او به پرهیز از جنگ بود، شمر را به باد دشنام گرفت و او را مسبب پیش آمدن این وضع دانست، ولی از آنجایی که از عاقبت سرپیچی از دستور عبیدالله بیمناک بود، تن به این کار داد.<sup>۱</sup> او با وجود این که می دانست امام پیشنهاد تسلیم را نخواهد پذیرفت،<sup>۲</sup> در اجرای دستور عبیدالله و شاید برای اینکه آخرین بخت خود را آزمایش کند، کسی را نزد امام فرستاد و به او پیشنهاد تسلیم داد، ولی امام گفت که هرگز تسلیم عبیدالله نخواهد شد.<sup>۳</sup>

فشار سپاه کوفه به اردوی امام از همین روز آغاز شد. در اقدامی شگفت، عمر بن سعد ۵۰۰ سوار را فرستاد تا مانع از دسترسی اردوی امام به رودخانه فرات گردند. در برابر این اقدام، امام یکی از یاران خود، بریر بن حضیر یا یزید بن حصین همدانی را برای مذاکره درباره این مشکل نزد عمر بن سعد فرستاد. سفیر امام که به زهد و ورع شهره بود، هنگام ورود به مجلس عمر بر او سلام نکرد و چون عمر پرسید که چرا بر او که اهل اسلام است و متدین به دین نبی، سلام نمی کند، با شدیدترین لحن او را مورد خطاب قرار داد که چگونه خود را مسلمان و پیرو پیامبر می داند ولی اکنون آب را بر اهل بیت او بسته است. عمر که درمانده بود، گفت که او نیز به زشتی این کار آگاه است ولی علاقه خود به فرمانداری ری را بهانه عمل خود قرار داد. سفیر امام بازگشت و به امام گزارش داد که عمر بن سعد راضی شده که تو را به خاطر امارت ری بکشد.<sup>۴</sup>

بازتاب نپذیرفتن پیشنهادهای امام و دست زدن به چنین سخت گیری هایی که علامت روشنی از منجر شدن قضایا به جنگ بود، متفاوت بود ولی جالب ترین اتفاق آن بود که به دنبال به بن بست رسیدن مذاکرات، حدود سی تن از کسانی که در سپاه کوفه بودند، ولی دل با امام داشتند و حل و فصل نزاع را انتظار می کشیدند، اردوی عمر بن سعد را رها کردند و به امام ملحق شدند.<sup>۵</sup>

در حالی که شرایط جنگ مهیا می شد، ناگهان با رسیدن نامه ای دیگر از جانب عبیدالله بن زیاد وقوع آن قطعی شد. عبیدالله در این نامه که ظاهراً بعد از ظهر تاسوعا به کربلا رسید، مجدداً عمر بن سعد را به خاطر کوتاهی در اجرای دستورات سرزنش و دستور قبلی خود برای تسلیم شدن امام و یا جنگ با او را تکرار کرده

۱. مسکویه، تجارب الامم و تعاقب الهمم، ۶۷/۲؛ ابن کثیر، البداية و النهاية، ۱۹۰/۸.

۲. مسکویه، تجارب الامم و تعاقب الهمم، ۶۷/۲.

۳. «لا وضعتُ يدي في يد ابن مرجانه ابداً و انشد». رک: سبط بن جوزی، تذكرة الخواص، ۲۲۴.

۴. «قد رضی أن یقتلک بملک الّری». رک: ابن اعثم، الفتح، ۱۰۷/۳؛ خوارزمی، مقتل الحسين، ۲۴۸/۱؛ ابن صباغ، الفصول المهمة فی معرفة الاحوال الاممه، ۱۹۱-۲؛ اربلی، کشف الغمّه فی معرفة الاممه، ۲۲۶-۷/۲.

۵. ابن کثیر، البداية و النهاية، ۱۸۴/۸؛ سماوی، ابصار العین فی انصار الحسين، ۱۹۴، ۱۸۷، ۳۱.



بود.<sup>۱</sup>

با رسیدن این نامه، عمر بن سعد لشکر خود را آماده‌باش داد و هنگام غروب عزم جنگ کرد. ولی چون سپاهیان کوفه به حرکت درآمدند، امام برادرش عباس بن علی را فرستاد و پیشنهاد کرد که جنگ تا صبح فردا به تعویق افتد. عمر بن سعد که به‌رغم عدم تمایل به جنگ، نمی‌خواست بار دیگر به تعلل در اجرای دستور مافوق خود متهم شود، در پذیرش این پیشنهاد به تردید افتاد و گویا تمایلی به پذیرش آن نداشت. به همین دلیل آن را با شماری از فرماندهان سپاه کوفه در میان نهاد و چون نظر آنان را موافق دید، پیشنهاد امام را پذیرفت.<sup>۲</sup> لشکر کوفه بازگشت، ولی عمر بن سعد کسی را نزد عباس بن علی فرستاد و اتمام حجت کرد که اگر تا صبح فردا تسلیم نشوید، با شما خواهیم جنگید.<sup>۳</sup>

اولین ساعات صبح عاشورا نیز به گفتگو و آوردن و بردن پیغام سپری شد.<sup>۴</sup> اول صبح عاشورا امام (ع) همراه گروهی از یارانش جلوی لشکر کوفه آمد. بریر بن حضیر همدانی که پیش‌تر هم به‌عنوان فرستاده امام نزد عمر بن سعد رفته بود، با سپاهیان کوفی سخن گفت و ضمن سرزنش ایشان خواست که پیشنهاد امام مبنی بر بازگشت به حجاز را بپذیرند.<sup>۵</sup> امام نیز خود، بزرگان سپاه به‌خصوص کسانی را که به او نامه نوشته بودند، مخاطب قرار داد که «حال که آمدن مرا خوش نمی‌دارید، رهایم کنید تا برگردم» («اذ کرهتمونی فدعونی انصرف الی مأمنی»). در این هنگام قیس بن اشعث کوشید امام را به تسلیم شدن به حکم عبیدالله بن زیاد وارد، اما امام در پاسخ او سخنی گفت که سخن نهایی او بود و پایان همه مذاکرات و گفتگوها: «والله لا اعطی بیدی اعطاء الذلیل و لا افرّ فرار العبید».<sup>۶</sup>

در این هنگام عمر بن سعد پیش آمد و روبروی امام ایستاد، تیری در کمان نهاد، کوفیان را به شهادت طلبید تا نزد عبیدالله بن زیاد گواهی دهند که اولین تیر را او به‌سوی لشکر حسین بن علی انداخته است. پس کمان را کشید و تیر را رها کرد و به دنبال آن رگبار تیرهای کوفیان به‌سوی امام و اردوی او باریدن گرفت. امام برگشت و به لشکریانش سخنی گفت که بیان شکست کامل مذاکرات و گفتگوها و پیش آمدن وضعی سراسر متفاوت بود: «هذه رسلُ القومِ الیکم، فقوموا الی الموت الذی لا بُدَّ منه» (این تیرها فرستادگان این

۱. خوارزمی، مقتل الحسین، ۱/۲۴۶.

۲. بلاذری، انساب الاشراف، ۲/۱۹۰؛ طبری، تاریخ الرسل و الملوك، ۵/۱۷-۱۶؛ ابن اعثم، الفتح، ۳/۱۱-۱۱۰.

۳. قمی، منتهی الآمال، ۱/۶۳۲.

۴. همو، ۶۵۷؛ شهیدی، پس از پنجاه سال، ۱۶۹.

۵. ابن اعثم، الفتح، ۳/۱۱۲.

۶. به خدا سوگند نه مانند ذیلان دست پیش می‌آورم و نه مانند بردگان می‌گریزم. رکن: بلاذری، انساب الاشراف، ۲/۱۹۳؛ طبرسی، اعلام الوری باعلام الهدی، ۲۳۸؛ ابن کثیر، البداية و النهایه، ۸/۱۹۴. نقل ابن کثیر اندکی متفاوت است، اگرچه معنی کلی جملات تفاوتی ندارد؛ وی آورده: «لا اقرّ لهم اقرار العبید».

قوم به سوی شمایند. پس برخیزید و به سوی مرگی که از آن گریزی نیست، پیش روید.<sup>۱</sup>

### نتیجه‌گیری

مذاکرات میان امام حسین بن علی و مأموران دولت یزید در سه مرحله؛ در مدینه، نزدیکی کوفه و کربلا انجام شد. این مذاکرات که به ترتیب با فرماندار مدینه، حر بن یزید ریاحی و عمر بن سعد صورت گرفت، گاه نتیجه‌بخش بود و فرصت‌هایی را در اختیار امام قرار می‌داد و گاه نیز به بن‌بست می‌رسید و بدون نتیجه‌ای خاتمه می‌یافت.

شاید مهم‌ترین علل به بن‌بست رسیدن مذاکرات این بود که مأموران دولت یزید به‌رغم نشان دادن نرمش در مواجهه با امام، دارای اختیارات تام نبودند و میان نظرات شخصی ایشان و سیاست‌های تند یزید و عبیدالله بن زیاد، امیر کوفه، اتفاق نظر وجود نداشت.

از مذاکرات امام حسین بن علی (ع) و مأموران دولت اموی در نهایت نتیجه مطلوبی حاصل نشد؛ نبرد عاشورا زمانی آغاز شد که مذاکرات به بن‌بست کامل رسید. کار سفیران خاتمه یافت و تیرهای جنگی اردوگاه امام را نشانه گرفتند.

### فهرست منابع

- ابن اعثم، ابو محمد احمد بن علی. الفتوح. بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۹۸۶م.
- ابن حجر، احمد بن علی. الاصابه فی تمییز الصحابه. بیروت: داراحیاء التراث العربی، بی تا (افست از چاپ اول ۱۳۲۸ق).
- ابن شهر آشوب. ابوجعفر محمد بن علی. مناقب آل ابی طالب. به تصحیح سید هاشم رسولی محلاتی. قم: انتشارات علامه، بی تا.
- ابن صباغ. نورالدین علی بن محمد. الفصول المهمه فی معرفة الاحوال الاثمه. نجف: مکتبه دارالکتب التجاریه، بی تا.
- ابن عساکر، علی بن حسن. تاریخ مدینه دمشق. به تحقیق علی شیری. بیروت: دارالفکر، ۱۹۹۵م.
- ابن قتیبه، ابومحمد عبدالله بن مسلم. الامامة و السیاسة. به تحقیق طه محمد الزینی. بیروت: دارالمعرفة للطباعة و النشر، بی تا.
- ابن کثیر، اسماعیل بن عمر. البدایة و النهایه. بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۹۹۳.
- ابن نما. جعفر بن محمد. مثیر الاحزان. بی تا، ۱۳۱۸.

۱. ابن اعثم، الفتوح، ۳/۱۱۲.

اربلی. علی بن عیسی. کشف الغمّه فی معرفة الأئمة. به تصحیح آقا سید ابراهیم میانجی. بی جا: نشر ادب الحوزة، بی تا.

بلاذری. احمد بن یحیی. انساب الاشراف. به تحقیق محمد باقرالمحمودی. قم: مجمع احیاء الثقافة الاسلامیه، ۱۴۱۹ ق.

خوارزمی. الموفق بن احمد. مقتل الحسین. نجف: مطبعة الزهراء، ۱۹۴۸ م.

دینوری، احمد بن داود. اخبار الطوال. به تحقیق عبدالمنعم عامر. قاهره: دار احیاء الکتب العربیه، ۱۹۶۰ م.

سبط بن جوزی. تذکرة الخواص. قم: منشورات الشریف الرضی، ۱۳۷۶.

سماوی، شیخ محمد بن طاهر. ابصار العین فی انصار الحسین. به تحقیق شیخ محمد جعفر الطیبسی. بی جا: مرکز الدراسات الاسلامیه لحرس الثورة، ۱۳۷۷.

سید بن طاووس. اللهوف علی قتلی الطفوف. تهران: انتشارات جهان، ۱۳۶۴.

شهیدی، سید جعفر. پس از پنجاه سال. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۷.

طبرسی. فضل بن حسن. اعلام الوری باعلام الهدی. طهران: المكتبة العلمیة الاسلامیه، ۱۳۳۸.

طبری، محمد بن جریر. تاریخ الرسل و الملوک. به تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم. قاهره: دارالمعارف، ۱۹۷۱ م.

قمی، شیخ عباس. منتهی الآمال. قم: انتشارات هجرت، ۱۳۶۵.

مجلسی. محمد باقر. بحار الانوار. طهران: المطبعة الاسلامیه، ۱۳۵۸.

مسکویه، ابوعلی. تجارب الامم و تعاقب الهمم. به تحقیق ابوالقاسم امامی. طهران: دار سروش للطباعة و النشر، ۱۳۶۶.

مفید. الارشاد. قم: مکتبه بصیرتی، بی تا.

مقدسی. مطهر بن طاهر. البدء و التاریخ. به اهتمام کلمان هوار. بیروت: دار صادر، بی تا (افست از چاپ پاریس ۱۸۹۹ م).

### Transliterated Bibliography

Balādhurī, Aḥmad ibn Yaḥyā. *Ansāb al-Ashrāf*. researched by Muḥammad Bāqir al-Maḥmudī. Qum: Majma' Iḥyā' al-Thaqāfa al-Islāmīya, 1998/1419.

Dīnawarī, Aḥmad ibn Dāwūd. *Akhbār al-Ṭiwāl*. researched by 'Abd al-Mun'im 'Āmir. Cairo: Dār Iḥyā' al-Kutub al-'Arabīya, 1960.

Ibn Qutayba, Abū Muḥammad ibn Muslim. *al-Imāma wa al-Sīyāsa*. researched by Ṭāhā Muḥammad al-Zaynī. Beirut: Dār al-Ma'rifa li-l-Ṭabā'a wa al-Nashr, s.d.

Ibn 'Asākir, 'Alī ibn Ḥasan. *Tārīkh-i al-Madīna Dimashq*. researched by 'Alī Shīrī:

Beirut: Dār al-Fikr, 1995/1415.

Ibn A'tham, Abū Muḥammad Aḥmad ibn 'Alī. *al-Futūḥ*. Beirut: Dār al-Kutub al-'Ilmiya, 1986.

Ibn Ḥajar, Aḥmad ibn 'Alī. *al-Iṣāba fī Tamyīz al-Ṣaḥāba*. Beirut: Dār Iḥyā' al-Tūrāth al-'Arabī, s.d. (Ūfsit az Chāp-i Aval 1910/1328).

Ibn Kathīr, Ismā'īl ibn 'Umar. *al-Bidāya wa al-Nihāya*. Beirut: Dār Iḥyā' al-Tūrāth al-'Arabī, 1993.

Ibn Namā, Ja'far ibn Muḥammad. *Mathīr al-Aḥzān*. S.l.: s.n. 1900/1318.

Ibn Ṣabāgh, Nūr al-Dīn 'Alī ibn Muḥammad. *al-Fuṣūl al Muhimma fī Ma'rifa al-Aḥwāl al-A'imma*. Najaf: Maktaba Dār al-Kutub al-Tijāriya, s.d.

Ibn Shahr-i Āshub, Abū Ja'far Muḥammad ibn 'Alī. *Manāqib Āl Abī Ṭālib*. ed. Sayyid Hāshim Rasūlī Maḥalātī. Qum: Intishārāt-i 'Alāmah, s.d.

Irbilī, 'Alī ibn 'Isā. *Kashf al-Ghumma fī Ma'rifa al-A'imma*. ed. Āqā Sayyid Ibrāhīm Mīyānjī. S.l.: Nashr-i Adab al-Ḥauza, s.d.

Khawārazmī, al-Muwaffaq ibn Aḥmad. *Maqṭal al-Ḥusayn*. Najaf: Maṭba'a al-Zahrā, 1948.

Majlisī, Muḥammad Bāqir. *Biḥār al-Anwār*. Tehran: al-Maṭba'a al-'Ilmiyya, 1980/1358.

Maqdisī, Muṭahhar ibn Ṭāhir. *al-Bad' wa al-Tārīkh*. ed. Clement Huart. Beirut: Dār Ṣādir, s.d. (Ūfsit az Chāp-i Paris 1899).

Miskawayh, Abū 'Alī. *Tajārib al-Umam wa Ta'āqub al-Himam*. researched by Abū al-Qāsim Imāmī. Tehran: Dār Surūsh li-l-Ṭabā'a wa al-Nashr, 1988/1366.

Mufīd, *al-Irshād*. Qum: Maktaba Baṣīratī, s.d.

Qumī, Shīkh 'Abās. *Muntahī al-Āmāl*. Qum: Intishārāt-i Hijrat, 1987/ 1365.

Samāwī, Shīkh Muḥammad ibn Ṭāhir. *Ibṣār al-'Ayn fī Anṣār al-Ḥusayn*. researched by Shīkh Muḥammad Ja'far al-Ṭabasī. S.l.: Markaz-i al-Dirāsāt al-Islāmiya li-Ḥaras al-Thawrah, 1958/1377.

Sayyid ibn Ṭāwūs. *Al-Luhūf ‘alā qatlā al-Ṭufūf*. Tehran: Intishārāt-i Jahān, 1986/1364.

Shahīdī, Sayyid Ja‘far. *Pas az Panjāh Sāl*. Tehran: Daftar-i Nashr-i Farhang-i Islāmī, 1989/1367.

Sibṭ ibn Jawzī. *Tadhkira al-Khawāṣṣ*. Qum: Manshūrāt-i al-Sharīf al-Raḍī, 1957/1376.

Ṭabarī, Muḥammad ibn Jarīr. *Tārīkh al-Rusul wa al-Mulūk*. researched by Muḥammad Abū al-Faḍl Ibrāhīm. Cairo: Dār al-Ma‘ārif, 1971.

Ṭabarsī. Faḍl ibn Ḥasan. *I‘lām al-warā bi a‘lām al-Hudā*. Tehran: al-Maktaba al-‘Ilmīyya al-Islāmīyya. 1920/1338.